

نگاهی به کتاب «این مگسِ وزوزو»، سروده‌ی عباس تربن

وقتی کودک می‌شوی

انسیه موسویان



عباس تربن را پیش از این با مجموعه شعرهایی که برای نوجوانان سروده می‌شناسیم. حال باید دید تربن در مجموعه جدید که مخاطبان آن خردسالان هستند تا چه حد موفق بوده است و آیا توانسته با مخاطب ارتباط برقرار کند؟ در مجموعه شعر «مگسِ وزوزو» ۱۰ شعر می‌خوانیم. چند ویژگی مشترک در تمام این شعرها هست که باید آن‌ها را جزء نقاط قوت کار تربن به حساب آورد. در ذیل به اختصار به این ویژگی‌ها اشاره می‌کنیم:

الف: انتخاب موضوع‌های مناسب

نگاهی به موضوع شعرهای این مجموعه، نشان می‌دهد شاعر تلاش کرده است به حیطه‌ی موضوع‌های مورد علاقه‌ی کودک و دنیای او نزدیک شود و تا حدود زیادی در این کار موفق بوده است.

آمدن و نشستن یک مگس کثیف وزوزو روی ظرف غذا، بزرگ و گشاد بودن لباس کودک، هوس ساندویچ کردن در خیابان و نِق زدن، - به ویژه وقتی کسی را در حال خوردن آن بیینی - توصیف تنبلی و شلختگی برادر کوچک‌تر و...

همه‌ی این‌ها موضوع‌های ساده و به ظاهر پیش پا افتاده‌ای هستند که دست‌مایه‌ی شاعر برای سرودن شعر شده‌اند. در تمام این موارد شاعر تلاش دارد از موضوع‌های

داشتن یک دختر دبستانی، که اتفاقاً اهل کتاب و کتاب‌خوانی هم باشد، نعمتی است! یکی از محاسن آن این است که می‌توانی کتاب‌های مربوط به گروه سنی او را، قبل از هر گونه اظهار نظر بزرگ‌سالانه و نقد، برایش بخوانی و عکس‌العمل و برخوردش را با آن‌ها ببینی و حتی گاه در مورد کتاب با او گفت‌وگو و بحث کنی و نظرش را درباره‌ی برخی موارد بپرسی. البته قبول دارم که نظر یک کودک به عنوان مخاطب نمی‌تواند ملاک و معیار قطعی قلمداد شود و کودکان مختلف در برخورد با کتاب‌ها، واکنش‌ها و برخوردهای متفاوتی دارند که به سطح درک، نوع مطالعات و احساسات و عواطف‌شان مربوط می‌شود.

و یک امر کاملاً طبیعی است. اما در هر صورت این کار تا حدود زیادی به من اطمینان و آرامش می‌دهد که حداقل برداشت و نظری که در مورد یک کتاب دارم و چیزی که درباره‌ی آن می‌نویسم، یک اظهار نظر بزرگ‌سالانه و از موضع بالا نیست.

کتاب «این مگسِ وزوزو»، تازه‌ترین مجموعه شعر عباس تربن است که برای گروه سنی «الف، ب» سروده و توسط کتاب‌های شکوفه، وابسته به انتشارات امیرکبیر چاپ و منتشر شده است.

با اون موهای پیچ‌پیچت
شعر بخونم بهم می‌دی
یه گاز از اون ساندویچت؟
(دلم نون و پنیر می‌خواد، صفحه ۱۹)

کاربرد این کلمات علاوه بر آن که رگه‌هایی از طنز و شوخی در شعرها ایجاد کرده، زبان شعر را نیز صمیمانه‌تر و به زبان کودکان نزدیک‌تر کرده است. در واقع شاعر به جای آن که با شکسته بسته کردن کلمات، شعر را کودکانه کند، با اقتباس برخی از واژه‌ها و عبارات از دنیای کودکان، این

کلیشه‌ای رایج در شعر کودک امروز، فاصله بگیرد و به دنیای قابل لمس و آشنای کودکان قدم بگذارد. به همین دلیل است که سایه سنگین و آزاردهنده بزرگسال را روی شعرها و جملات شاعر نمی‌بینیم.

نکته‌ی قابل توجه درباره‌ی این سروده‌ها این است که تمام شعرها از زبان کودک، نقل و روایت می‌شود. هر چه هست از زاویه‌ی دید کودک و از دریچه‌ی نگاه اوست. کسی نیست که این کودک بازگوش را نصیحت کند. کسی نیست که از کودکی از دست رفته‌ی خودش با آه و حسرت یاد کند، تنها کودک است که می‌بیند، می‌شنود، حس می‌کند و با شعرها احساسات خود را بیان می‌کند. این نکته‌ی بسیار مهمی است که در شعر برخی از شاعران موفق کودک نیز به چشم می‌خورد و راز موفقیت و استقبال مخاطب از اشعار آن‌ها نیز همین است. شاید یکی از دلایل توفیق ترن در این عرصه، کم‌سن و سال بودن او باشد که هنوز از دوران کودکی خودش، فاصله‌ی زیادی نگرفته و به راحتی می‌تواند خود را در حال و هوای روزهای کودکی قرار دهد و به بیان عواطف و احساساتش بپردازد.

ب: طنز

کودکان به موضوعات طنزآمیز علاقه‌ی خاصی دارند. در شعرهای این مجموعه، شاعر به این نکته توجه داشته است، چه در استفاده از زبان طنزآمیز و چه در ایجاد موقعیت‌های خنده‌دار و طنز. به عنوان مثال، برای کاربرد زبان طنزآمیز می‌توان به برخی واژه‌ها و عبارات اشاره کرد که زبان شعر را از جدیت محض خارج کرده است.

«پیف پیف»

رخت و لباسش سیاه
دست و دهانش کثیف
بال و پرش چرب و چیل
پیف پیف پیف پیف
(این مگس وزوزو، صفحه ۱۴)

«قارقور و قورقار»

هر چی بهش می‌گم باز م
حرفشو تکرار می‌کنه
نمی‌شنوه که شکمم
قارقور و قورقار می‌کنه!
(دلم نون و پنیر می‌خواد، صفحه ۱۸)

«پخش و پلا»

تو تبلی اوله
شلخته و بی‌خیال
پخش و پلاست کتاباش
کیفش کجاست تو یخچال!
(مثل یه سیب‌زمینی، صفحه ۱۶)

«پیچ پیچی»

آهای تو که اون طرفی



کار را انجام داده است. به عنوان مثال، به کاربرد کلمه‌ی «قشنگ قشنگ» در این بند بنگرید:

طرح‌های جور واجور داره
نقاشی‌های رنگ وارنگ
نوشته توی صفحه‌هاش
قصة‌های قشنگ قشنگ
(کتاب نو، صفحه ۴)

گاه طنز در موقعیت‌هایی که شاعر در شعر ایجاد کرده، دیده می‌شود. به عنوان مثال در شعر «مثل یه سیب‌زمینی» که کودک اتاق برادر کوچکش را توصیف می‌کند، به ویژه در بند پایانی شعر، موقعیت ایجاد شده، ناخودآگاه لبخندی را

بر لب مخاطب می‌نشاند:

تازه اگه بشینی

جوراشو ببینی

بیرون زده شست پاش

مثل یه سیب‌زمینی!

(مثل یه سیب‌زمینی، صفحه ۱۶)

مثل ماهی در آن

آستین‌هایم از

دو طرف آویزان

(پیراهنی قد دریا، صفحه ۱۲ و ۱۳)

د: استفاده‌ی مناسب و به‌جا از برخی

آرایه‌های ادبی

در شعرهای این کتاب از دو آرایه‌ی تشبیه و تشخیص به خوبی استفاده شده است نمونه‌ی خوب و مناسب کاربرد تشخیص در شعر اول کتاب است که در آن، کتابی که در قفسه کتاب نشسته، کودک را صدا می‌زند و از او می‌خواهد تا آن بخرد و با هم به سفر بروند:

اون روبه‌رو، تو قفسه

نشسته یک کتاب نو

می‌خواد با من حرف بزنه

داد می‌زنه: بیا جلو

...

زُل می‌زنه تو چشم من

می‌گه بیا منو بخر

منو ورق بزن سریع

پاشو با هم بریم سفر

(کتاب نو، صفحه ۴)

تشبیه نیز از آن‌جا که ساده‌ترین صورت خیال است و ذهن کودکانه می‌تواند به راحتی با آن ارتباط برقرار کند و از زیبایی‌اش لذت ببرد. شعر «خورشید پرتقالی» یکی از بهترین شعرهای این مجموعه است که در آن «خورشید» از دریچه چشم کودک به شکل پرتقالی بزرگ دیده می‌شود:

حس می‌کنم که خورشید

یک پرتقال زرد است

این پرتقال خوش‌رنگ

هر صبح پشت پرده است

تا ظهر ذره ذره

قِل می‌خورد به بالا

لم داده روی ابری

زُل می‌زند به دنیا

از گرمی نگاهش

دنیا سپید و روشن

از پشت پرده تا شب

زُل می‌زنم به او من

تا این‌که مثل هر روز

در آسمان خالی

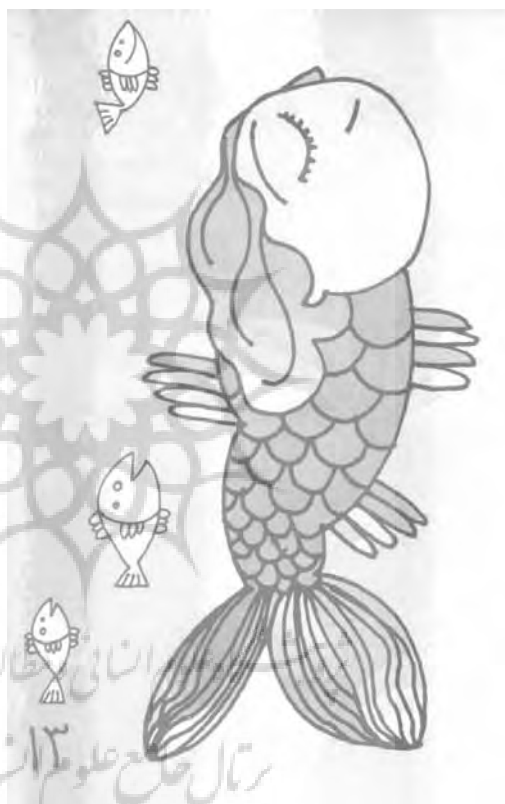
می‌چرخد و می‌افتد

خورشید پرتقالی!

(خورشید پرتقالی - صفحه ۸)

ج: طنز و کودکانه‌ی در تصویرگری کتاب

طنزی که شاعر از طریق کلمات و جملات در شعر ایجاد کرده است، در تصاویر کتاب از رهگذر اشکال اغراق شده و کج و معوج و در عین حال ساده که بی‌شباهت به نقاشی کودکان نیست، ایجاد شده است. به عنوان مثال به تصویر مگس در صفحه ۱۴ بنگرید که به شکل اغراق



گم شدم یک لحظه
مثل ماهی در آن
آستین‌هایم از
دو طرف آویزان

مادرم آن را زود
کوک زد بر تن من
برد خیاطی و شد
تنگ، پیراهن من

داستانش این بود
آن لباس تازه
بعد از آن دیگر شد
بر تنم اندازه.

شده‌ای بزرگ‌تر از کودک و میز و صندلی و... کشیده شده است. هم‌چنین تصویر صفحه ۱۲ و ۱۳ که کودک را در لباس بلند و گشاد می‌بینیم و در سمت دیگر، تصویری از یک ماهی که صورت آن شبیه کودک است.

با اشاره به این بندها، از شعر که می‌گوید:

کفش را پوشیدم

راحت و زیبا بود

حیف که پیراهن

قد یک دریا بود

گم شده یک لحظه

و چند نکته‌ی مهم:

شعر پایانی کتاب که «تیک تاک تیک» نام دارد، شعر بحث‌انگیزی به نظر می‌رسد. این شعر را دخترم پس از چندین بار کلنجار رفتن با جملات و اشتباه خواندن، سرانجام با کمک من توانست بخواند و به نظر می‌رسید پس از پایان شعر، لذتی را که از خواندن یک شعر - به ویژه لذت موسیقی و آهنگ - باید ببرد و نبرده است!

ظاهراً شاعر قصد نوآوری و ابتکار داشته است. شعری در قالب نیمایی و با ویژگی‌های ترانه کودک و قافیه‌های خاص و ویژه سروده که البته شکل نوشتاری و مصراع‌بندی آن مشکل‌ساز است! همین امر سبب شده است شعر به لحاظ ظاهری شبیه نثر شده و هنگام خواندن نیز مخاطب را در دست‌انداز بیندازد. شعر این‌گونه آغاز می‌شود (دقیقاً به همین شیوه‌ی مصراع‌بندی و نوشتاری)

تیک تاک تیک!

تیک تاک تیک!

داریم می‌ریم به مهمونی، اما دوباره
میون راه گیر افتادیم توی ترافیک.
عقربه‌ی کوچیک و بزرگ روی دوازده
دیر شده، از فرصتمون چیزی نمونده
چیک چیک چیک...

(تیک تاک تیک، صفحه ۲۲)

این شعر برخی از ویژگی‌های ترانه را داراست (از جمله زبان محاوره و ریتمیک بودن آن) و برخی از ویژگی‌های شعر نیمایی را دارد مثل کوتاه و بلند شدن مصراع‌ها و استفاده‌ی گاه به گاه و دلخواه شاعر از قافیه؛ اما به نظر می‌رسد بهتر بود شاعر در بخش‌هایی که جمله تمام می‌شود، مصراع را هم تمام می‌کرد و بعد به سطر بعدی می‌رفت تا خواننده‌ی شعر را دچار مشکل نکند (چون وزنی که شاعر برای آن انتخاب کرده، این قابلیت را دارد که مصراع‌ها کوتاه و بلند شوند و شعر از این حالت بحر طولی خارج شود) مثلاً به این شکل:

داریم می‌ریم به مهمونی

اما دوباره،

میون راه گیر افتادیم

توی ترافیک

عقربه‌ی کوچیک و بزرگ

روی دوازده،

دیر شده

از فرصتمون چیزی نمونده...

ابتکار و نوآوری زمانی ارزشمند است که شاعر به مخاطب هم فکر کند! حتی اگر فرض کنیم که مخاطب کتاب با توجه به گروه سنی کتاب، خود، خواننده نیست و

تنها شنونده است، باز هم این مشکل پابرجاست. کتاب «این مگس وزوزو»، نشان می‌دهد که تربین می‌تواند در عرصه‌ی شعر کودک هم موفق باشد به شرط آن‌که وسواس و دقت بیش‌تری در سرودن به خرج بدهد. به عنوان مثال در میان همه‌ی آن شعرهای ساده و ملموس برای بچه‌ها، با ترکیبات و تصاویر آشنا و قابل درک، ناگهان به این بند می‌رسیم:

غصه‌های من لاغر

غم‌های او چاق است

گاهی به این خاطر

بابا بداخلاق است

(شعر آقای بابا، صفحه ۶)



این مگس وزوزو

رخت و لباسش، سیاه
دست و دهانش، کثیف
بال و پرش، چرب و چیل
پیف پیف! پیف پیف!

یک مگس بی‌ادب
آمده توی اتاق
سرزده و بی‌خبر
پر زده توی اتاق

این بند از زبان کودکی خردسال در توصیف پدرش نقل می‌شود. آیا استفاده از صفت چاق و لاغر برای غم (اگرچه به لحاظ لفظی و ظاهری کودکانه است)، می‌تواند در ذهن یک کودک بگنجد؟ اصولاً کودک مفهوم غم را به این شکل درک نمی‌کند و دغدغه‌ی او این نیست که چرا گاهی پدر به خاطر غم‌های بزرگش بداخلاق است. این یک دیدگاه بزرگ‌سالانه است و انگار ناگهان شاعر بزرگ‌سال وسط شعر می‌پرد و قضاوت می‌کند.